

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مرحله‌ی آماده‌سازی فایل				
تکمیل مآخذ و ویرایش نهایی	ویرایش دوم	ذکر مآخذ	تصحیح و ویرایش اولیه	پیاپی‌سازی

سالک باید چگونه باشد (۲۳۴ ف ۱ - ۲۳۴ ف ۳)

✿ خداوند فرمود: **فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِكَيْ أُعْرِفَ^۱ مخلوقات را آفریدم تا شناخته و آشکار شوم.** مخلوقات آینه‌هایی هستند که خدا آفریده تا خودش را در آنها تماشا کند. هر یک از ما هم آینه هستیم. ان شاء الله این آینه را کثیف نکنیم.

این روایت حدیث قدسی است. بنابر آن چه روایت شده حضرت داود عليه السلام از خدای متعال سؤال کرد که خدایا آفرینش را برای چه ایجاد کردی؟ خلقت را به چه خاطر انجام دادی؟ خدای متعال فرمود: «**كُنْتُ كَنْزًا مَخْفِيًّا**» من یک گنج پنهان و مخفی بودم. «**فَأَخْبَيْتُ أَنْ أُعْرِفَ**» دوست می‌داشتم که شناخته و آشکار شوم «**فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِكَيْ أُعْرِفَ**» در نتیجه آفریده‌ها را ایجاد کردم تا خودم شناخته شوم. داخل این عبارت نکته‌های بسیار زیبا، لطیف و عمیقی است که نمی‌رسیم به آن بپردازیم؛ چون از بحث مصباح دور می‌شویم. من اشاراتی کوتاه به آن می‌کنم. آفرینش ظهور و جلوه‌ی خود خدای متعال است؛ تجلی حضرت حق است. همه‌ی چیزهایی که شما در عالم می‌بینید، تجلیات حضرت حقند. چیز علی‌حدّه و جداگانه‌ای نیستند. جلوه‌اند، نمودند. بود مستقلی در برابر هستی خدا نیستند. هیچ چیزی در برابر خدا از خودش هستی و وجودی ندارد. اینها نمودند، نه بود. جلوه‌اند، نه وجود. این یک نکته که فرمود: خودم می‌خواستم آشکار شوم، آفریده‌ها را

^۱ مجلسی، بحار، ج ۸۴، ص ۱۹۹ و شریف‌شیرازی، الکشف‌الوافی، ص ۴۴۹ و بهائی، منهاج‌النجاح، مقدمه‌ی ۲، ص ۸۱.

آفریدیم. پس آفریده‌ها، ظهور خود خدای متعال است. در سند این حدیث بعضی که مخالف مباحث عرفانی هستند، تشکیک کردند. من وارد آن بحث‌ها نمی‌شوم. خود آیات قرآن این بحث‌ها را تأیید می‌کند که یک‌جا قرآن کریم فرمود: خدای متعال هفت آسمان را آفرید به تعداد آسمان‌ها زمین را مثل آنها آفرید و امر، بین آنها از آسمان به زمین در حال نزول است. چرا؟ تا شما به دو نکته پی ببرید. یکی «فَذَاحِطٍ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا»^۲ به علم الهی پی ببرید «إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»^۳ بعد به قدرت خدا پی ببرید. همین آیه نشان می‌دهد که آفرینش برای رسیدن به معرفت علم و قدرت الهی است. این معرفت عقلی است یا شهودی؟ بحث‌هایی است که الآن نمی‌رسم به آن پردازم. در کتاب شراب طهور در یک پاورقی نسبتاً مفصل این بحث‌ها را توضیح داده‌ام. بنابراین تشکیک‌های سندی و محتوایی این حدیث را نمی‌تواند متزلزل کند. از آیات قرآن و احادیث دیگر شاهد داریم. نکته‌ای که از این حدیث قدسی می‌شود فهمید، این است که آفرینش، تجلی خود حضرت حق است. خود خدا می‌خواست، شناخته شود پس آفرینش را ایجاد کرد، تجلی کرد و گفت: در ازل پرتو حسنت ز تجلی دم زد. امیرالمؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه فرمودند: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الْمُنْجَلِي لِخَلْقِهِ بِخَلْقِهِ»^۴ حمد خدایی که برای خلقش به صورت خود خلق تجلی کرد. پس آفریده‌ها، تجلی خود خدای متعال است. این یک نکته و نکته‌ی لطیف‌تر این است که «فَأَحْبَبْتُ أَنْ أُعْرَفَ» از اینجا می‌شود فهمید آنچه سبب آفرینش شد، محبت بود. گفت: طفیل هستی عشقند آدمی و پری. همه‌ی هستی میوه‌ی محبت و عشق است؛ لذا اصلاً انگیزه‌ی آفرینش را فرمود «فَأَحْبَبْتُ» نفرمود: «فَارَدْتُ» پس محبت ریشه، علت و سبب آفرینش است. نکته‌های زیادی است که به آن پردازیم. فرمود: آفریده‌ها را آفریدم تا خودم شناخته شوم. چرا دوست داشتم شناخته

^۲. سوره‌ی طلاق، آیه‌ی ۱۲.

^۳. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۰ و سوره‌ی نحل، آیه‌ی ۷۷.

^۴. سیّدرضی، نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۰۸، ص ۱۵۵ و مجلسی، بحار، ج ۳۴، ص ۲۴۰ و دیلمی، اعلام الدین، ص ۶۳.

شوم؟ چون زیبا و معدن جمال بودم و اقتضای زیبایی جلوه‌گری است. «إِنَّ اللَّهَ جَمِيلٌ وَ يُحِبُّ الْجَمَالَ»^۵ خدا زیباست و زیبایی را دوست دارد. هر زیبایی که بر زیبایی‌اش واقف شود، در مقام تجلی بر می‌آید. اول درصد برمی‌آید که بر خودش تجلی کند، آینه‌ای بسازد و خود را در آن آینه تماشا کند. آفرینش، تالار آینه‌ای است که خدا در او تجلی کرد و حسن خودش را در آینه‌ی مخلوقات دید و در وهله‌ی دوم تجلی به غیرست. آینه‌هایی که به آگاهی رسیدند، می‌توانند از این زیبایی که در برابرشان پدیدار و نمودار شده ادراکی داشته باشند و لذتی ببرند. یعنی اول خود خدا خودش را می‌بیند بعد مخلوق خدا را می‌بیند. در ابتدای کتاب حجاب و حقوق زن در اسلام هم به این نکته اشاره کرده‌ایم که چرا زن اگر به معرفت و آگاهی نرسد در معرض خودنمایی و جلوه‌گری است. بگذریم، برگردیم به کتاب مصباح «فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِكَيْ أُعْرِفَ» مخلوقات را آفریدم تا شناخته و آشکار شوم. این عبارت حدیث قدسی است. مخلوقات آینه‌هایی هستند که خدا آفرید تا خودش را در آنها تماشا کند. زیبارو دنبال یک آینه می‌گردد که زیبایی‌های خود را در آن ببیند. هر یک از ما هم آینه هستیم. وقتی مخلوقات آینه‌هایی هستند که خدا ساخته تا خودش را در آن تماشا کند؛ پس بنده و جناب‌عالی هم آینه هستیم. خدا ما را ساخته تا خودش را در آن تماشا کند. اگر این‌طور است ان‌شاءالله این آینه را کثیف نکنیم؛ یعنی مواظب باشیم روح و جان و وجودمان آلوده به زشتی‌ها و رفتارهای ناشایست، خلقیات ناپسند، روحیات پلید و افکار آلوده نشود. هیچ مرتبه‌ای از وجودمان آلوده نشود. ان‌شاءالله بالا و بالاتر برویم و مواظب باشیم تا به جایی برسیم که دیگر آلوده به عالم کثرت نشویم؛ غبار عالم کثرت بر روح و جانمان ننشیند؛ یعنی انسان یک‌پارچه توجه به حضرت حق شود؛ این طهارت کامل است. طوری محو جمال الهی شود که بود و نبود عالم کثرت را احساس نکند؛ این طهارت مطلق است. فرد به نقطه‌ای می‌رسد که اصلاً خبر ندارد که مخلوق وجود دارد یا ندارد. این آینه تا خیلی جاها راه دارد تمیز شود. جمله‌ی مصباح می‌گوید مواظب باشیم که کثیفش نکنیم؛ چون اصل بر تمیزی است. خدا که آینه را آفرید، آن را پاک و

^۵ مجلسی، بحار، ج ۶۲، ص ۱۲۵ و موسوی سبزواری، مواهب الرّحمان، ج ۱۰، ص ۲۸۹ و میرزا خسروانی، تفسیر خسروی، ج ۳، ص ۲۲۸.

تمیز آفرید. مراقب باشیم این آینه کثیف نشود. آلوده به دنیا و محبت دنیا نشود که حب‌الدنیا رأس کل خطیئه است. رفتارهایمان را کنترل کنیم. این رفتارها ممکن است آینه را کثیف کند. آینه هم به شدت حساس است. آینه‌های شفاف، پاک و تمیز را حتی نزدیک صورت که می‌گیرید، وقتی نفس می‌کشید و بخار دهان بر روی آینه می‌افتد، مات می‌شود. آینه جان و روح انسان خیلی لطیف است. این یک مثال بود که زدم. یعنی با یک آه، این آینه کدر می‌شود؛ باید خیلی مراقب بود که آینه‌ی خدایی تمیز بماند. گفت:

دل که آینه‌ی شاهی است غباری دارد / از خدا می‌طلبیم صحبت روشن رأیی

اگر خدای نکرده این آینه غبار گرفته، حوله‌ای برداریم و تمیزش کنیم. تمام آنچه در مسیر سیروسلوک از تزکیه و تهذیب نفس در جنبه‌های مختلف تهذیب و تزکیه‌ی عملی، اخلاقی، فکری، روحی و قلبی مطرح است، همه همین است. یعنی حوله را برداریم و آینه‌ای را که خدا تمیز آفریده و ما به خاطر بی‌توجهی غبارآلودش کردیم پاک کنیم. پس این کاری است که به عهده‌ی سالک است؛ مراقب باشد آینه‌ی وجودش آلوده و کثیف نشود.

✿ عادات و رسوم و تابع تحسین و تقبیح مردم بودن خود دین مستقلی در برابر دین خداست و انسان را از دین خدا باز می‌دارد. ابتدا باید در برابر آن بایستی تا قوت پیدا کنی و عزت و اختیار خود را در برابر آن فدا نکنی. بعد که قوت گرفتی، با عزت و اختیار با خلق مدارا کن تا بر کسانی که هنوز به حدّ تو نرسیده‌اند، زندگی تلخ نشود. (۱۱:۱۴)

این واقعیت است. همین الآن در جامعه‌ی خودمان ببینید چقدر آداب و رسوم است که مردم خلاف آن عمل کردن را حرام می‌دانند. اصلاً جرأت خلاف او رفتار کردن را ندارند. می‌گویند: اگر این کار را بکنیم، جواب مردم را چه بدهیم. چطور سرمان را بین مردم بلند کنیم؟ چنان این آداب و رسوم محکم شده و خودش را حاکم کرده که مردم بیش از حلال و حرام‌های الهی مراعاتش می‌کنند. گاهی این آداب و رسومها درست

نقطه‌ی متضاد امر خداست. امر خدا را زیر پا می‌گذارند؛ اما جرأت نمی‌کنند خلاف آن آداب و رسوم عمل کنند. مثالی از دل شما جوان‌ها بزنم. یکی از ارزش‌های بزرگ دختر در دین ما سبک بودن مهریه‌اش است. این دستور دین است. شما بروید سراغ خود عروس خانم، ان‌شاءالله خانم‌هایی که ما در محضرشان هستیم، این منازل را گذرانده‌اند؛ اما خانواده‌شان. گاهی این حرف را به آنها بگویید، می‌گویند: ای بابا، ما مهریه‌ی دخترمان را کم بگیریم؟ فردا می‌گویند: دخترشان حتماً عیب و ایرادی داشته که این قدر مفت داده‌اند. سرمان را جلوی مردم چطور بلند کنیم؟ دختر فلان‌الدوله آن قدر مهریه‌اش بوده اگر ما دخترمان را با مهریه‌ی کم بدهیم، سرمان را چطور بلند کنیم؟ از این حرف‌های بیخود. درست یک آداب و رسومی مقابل دین خدا حاکم شده است کسی هم جرأت نمی‌کند خلافتش عمل کند. متأسفانه متدین‌ترین متدین‌ها گیر این‌گونه مسائلند. به راحتی حرف خدا را زمین می‌گذارند و تابع آداب و رسوم می‌شوند. چقدر از اینها برایتان بگویم. چیزهایی که در دین الهی توصیه و تشویق شده و الآن در جامعه‌ی ما از هر حرام و پلیدی مطرودتر است. حالا فهمیدید که یک دین مستقل است. کسی که تابع آداب و رسوم است تابع دین خدا نیست. دین آداب و رسوم برایشان یک دین است. نمی‌شود تابع دین آداب و رسوم و هم تابع دین خدا بود. باید بالاخره تصمیم بگیرد و یکی از این دو تا را انتخاب کند. عادات و رسوم و تابع تحسین و تقبیح مردم بودن خود دین مستقلی در برابر دین خداست و انسان را از دین خدا باز می‌دارد؛ نمی‌گذارد چیزی را که یقین داری فرمان خداست، عمل کنی. وقتی تابع شدی و حرف مردم برایت مهم شد و موضوعیت پیدا کرد که مردم از تو تعریف کنند و تو را مذمت نکنند، به قول علوم اجتماعی‌ها بگویند هنجارهای اجتماعی را مراعات می‌کند، انسان نافرمان و نابهنجاری نیست، دیگر خداحافظ دین خدا؛ تو پیرو این دینی. حالا که این طورست ابتدا باید در برابر آن بایستی تا قوت پیدا کنی و عزت و اختیار خود را در برابر آن فدا نکنی. یعنی باید تمرین کرد که این اراده را پیدا کند که جلوی آداب و رسومی که حکم لایتنجیری در جامعه شده و کسی جرأت شکستن و تخلف از آن را ندارد بایستد. باید تمرین کنی، اراده‌ات قوی شود. به تدریج از بعضی از این آداب و رسوم‌ها تخلف کنیم و انجام ندهیم. گفتند مردم چه می‌گویند؟ بگوییم مردم هر چه می‌خواهند بگویند، بگویند. وقتی

عقل من تشخیص می‌دهد این کار، خلاف است، دین خدا هم گفته این کار خلاف است، حالا مردم هر چه می‌خواهند بگویند، بگویند. من آنچه تشخیص می‌دهم رضایت خدا در آن است و صحه‌ی عقل بر آن گذاشته شده را انجام می‌دهم؛ مردم هر چه می‌خواهند بگویند. کم‌کم تمرین کنیم، اراده‌ی فرد کم‌کم قوی می‌شود. از حالت ذلتی که مردم چه می‌گویند، جواب مردم را چه بدهیم، چطور سرمان را بین مردم بلند کنیم، بیرون بیاییم و کم‌کم عزت خودمان را پیدا کنیم. کم‌کم قدرت پیدا کنیم. نامه‌ی امام باقر علیه السلام را به جابر جوفی از کتاب تحف‌العقول خوانده‌ایم. جابر جوفی از اصحاب سر حضرت و از عرفای بزرگ است. آنجا حضرت فرمودند: «وَ اعْلَمْ بِأَنَّكَ لَا تَكُونُ لَنَا وَلِيًّا» (عین عبارت اگر خاطرمان باشد)، بدان که تو ولی و دوست ما اهل بیت نیستی مگر اینکه به این صورت در آمده باشی که اگر همه‌ی مردم سرزمین تو جمع شدند و گفتند تو انسان بسیار بد، مطرود و پلیدی هستی، اصلاً تو را محزون نکند و اگر همه‌ی مردم سرزمین تو جمع شدند و گفتند عجب فرد بزرگ و شریفی هستی، یک سر سوزن تو را خوشحال نکند. بعد فرمودند: نفس خودت را به قرآن عرضه کن. ببین اگر در آنچه قرآن ترغیب کرده، رغبت داری و در آنچه گفته بی‌رغبت باش، بی‌رغبتی، سالک راهی هستی که پیش تو گشوده و گفته آن راه را طی کن، و آنچه را گفته نکن، نمی‌کنی «فَأَثْبُتْ وَ أَثْبِرْ»^۶ ثابت قدم و شادمان باش که حرف‌های مردم یک سر سوزن به تو زیان نخواهد رساند. اما اگر دیدی آن طوری که قرآن گفته نیستی؛ چه چیزی تو را خوشحال کرده؟ برای چه خوشحالی؟ که حالا مردم کف می‌زنند، هورا می‌کشند، تعریف را می‌کنند. وقتی این قوت را پیدا کردی که حرف و داوری مردم برایت هیچ شود؛ فقط برایت مهم این بود که خدا چگونه تو را داوری می‌کند؛ در نظر خدا چگونه هستی؛ دیگر زور عادات، آداب و رسوم اجتماعی به تو نمی‌رسد که تو را دنبال خودش بکشد. وقتی قوت گرفتی، راحت ایستادی. حالا با عزت و اختیار با خلق مدارا کن. حالا راحت می‌توانی تسلیم اینها نباشی. الآن عیب ندارد، کمی با خلق در چیزهایی که خلاف شرع نیست و البته شرع هم نگفته کار خوبی است، همراهی کن. چرا؟ تا

^۶. مجلسی، بحار، ج ۷۵، ص ۱۶۲ و فیض کاشانی، الوافی، ج ۲۶، ص ۲۶۰ و ابن شعبه‌ی حرانی، تحف‌العقول، ص ۲۸۴.

بر کسانی که هنوز به حدّ تو نرسیده‌اند، زندگی تلخ نشود. خدا به تو عنایت کرد، معرفت و فهمت بزرگ شد. چیزهای بچگانه‌ای که خلق به خاطرش خوشحال و غمگین می‌شوند، کوچکترین اثری در تو ندارد. بزرگ شدی و بقیه‌ی خلق کوچک هستند. ممکن است کسی که بزرگ شده هفده، هجده، بیست ساله باشد و کسی که بچگانه فکر می‌کند شصت، هفتاد، هشتاد ساله باشد. همان هفتاد، هشتاد ساله‌ها بچه‌های نابالغند و این نوجوان و جوان بیست، بیست و دو ساله، بالغ شد و به معرفت و فهم رسید. گفتند:

چون که با کودک سر و کارت فتاد پس زبان کودکی باید گشاد

گاهی پدر و مادر، بزرگ و دانشمندند؛ اما با بچه‌ی سه چهار ساله عروسک‌بازی و ماشین‌بازی می‌کنند. این کارها بچه‌گانه است. اینها با آن بچه مدارا می‌کنند؛ چون اگر بخواهد همان‌طور که خودش می‌فهمد با آن بچه رفتار کند، بچه از غصه دق می‌کند؛ تحمل نمی‌کند. لذا جاهایی که خلاف شرع نیست کمی همراه رفتار بچه‌گانه‌ی آنها شو تا زندگی به کامشان تلخ نشود؛ به شرط اینکه عزّت و اختیارت باشد. مثلاً می‌خواهند عروسی بگیرند می‌گویند: مجلس ما باید فلان طور باشد. تا جایی که زورت می‌رسد اینها را قانع کن که ساده‌تر، کم‌خرج‌تر و بی‌پیرایه‌تر؛ اما جایی می‌بینی پدر و مادر بیش از این دیگر نمی‌کشند، اگر بیش از این فشار بیاوری، ناراحت و رنجیده خاطر می‌شوند. خلاف شرع هم نیست. نمی‌گویند مجلس فسق و فجور درست کنیدی، می‌گویند شام این‌طوری باشد. می‌بینی خلاف شرع نیست. اگر به خودت بود نمی‌کردی. خودت دلت لک نزد. خوشحال هم نمی‌شوی. نمی‌گویی آخ جان اینها گفتند ما هم انجام بدهیم. واقعاً برای تو بچه‌گانه و بی‌ارزش است؛ اما الآن با آنها که پدر و مادر تو و پدر و مادر همسر تو هستند مدارا کن تا به کامشان تلخ نشود. این یکی از نکته‌های بسیار مهم در سیروسلوک است. سالک اگر تابع آداب‌ورسوم خلق باشد یا داوری-ها، قضاوت‌ها و حرف‌های مردم برایش مهم و تعیین کننده باشد، راهش غیرراه سلوک الی‌الله است. او به هیچ جا نخواهد رسید؛ چون شیطان خوب بلد است. این همه شیاطین جن و انس در خلق حضور دارد. شیطان خوب بلد است، درست در همان نقطه‌ی بزنگاه که می‌تواند تو را به اوج قلّه‌های کمال برساند، از این

حرف‌ها شروع می‌شود؛ ای داد بی‌داد چطور می‌توانیم جواب مردم را بدهیم. از خجالت نمی‌توانیم سرمان را بلند کنیم. بچه‌جان این چه حرفی است که می‌زنی، مگر برای عصر حجری؟ چرا نمی‌فهمی دنیا عوض شده است. همین که می‌خواهی راه خودسازی را شروع کنی، شروع می‌شود. بحثش را در کتاب شراب‌طهور گفته‌ام: شیطان به عزت خدا قسم خورده که نگذارد بنی‌آدم راه مستقیم برود، سر راه مستقیم تو می‌نشینم و همه را گمراه می‌کنم؛ «إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ»^۷ را که زورم به آنها نمی‌رسد. به محض اینکه کسی می‌خواهد تصمیم بگیرد به سمت خودسازی و راه عبودیت برود، لشکریان شیطان از بیرون و درون بسیج می‌شوند. لشکریان بیرونی، بعضی عالم و بعضی جاهلند. بعضی‌ها عالمانه می‌گویند: این مسخره بازی‌ها چیست، عاشق شده‌ای، این عاشق بازی‌ها را کنار بگذار. بیا برویم خوش بگذرانیم. از جوانیت استفاده کن. این حرف‌ها یعنی چه؟ گاهی هم نادانسته لشکر شیطان هستند. پدر، مادر، خواهر، برادر، دایی، عمو، عمه و خاله است. فرد را دوست دارند و از سر محبت می‌گویند: عزیزم حالا جوانی، نمی‌گویم این حرف‌ها بد است؛ اینها مال سنین بالاتر است. اینها لشکریان شیطانند. جنود شیطان بسیج شده که نگذارند راه خودسازی و بندگی خدا را طی کنی. گفتم بعضی‌ها از سر محبت؛ اما توأم با جهل. شخص باید به این اراده برسد که تحت تأثیر این حرف‌ها قرار نگیرد، اینکه مردم چه می‌گویند، برایش مهم نباشد؛ مردم هر چه می‌خواهند بگویند. عقل من تشخیص داده درست این است، خدای من فرمود: درست این است، مردم چه کاره‌اند. ان شاء الله به این عزت برسیم. سالک اگر به اینجا نرسد، راه به جایی ندارد؛ اصلاً تابع دین خدا نیست؛ تابع دین، پسند و سلیقه‌ی مردمان است؛ حتی اراده‌ی خودش را هم ندارد. صرف نظر از دین، واجب، حرام، مستحب، مکروه و مباح، عقل این شخص فهمیده که این کار درست است؛ اما مردم نمی‌پسندند، او جرأت ندارد آنچه را عقلش می‌گوید عمل کند؛ یعنی بی‌اراده‌ی مطلق و تسلیم محض جوّ اجتماعی است. هر روز هر چه را پسندیدند، او هم آن‌گونه دنبال آنها می‌رود و طبیعتاً این فرد هیچ وقت نمی‌تواند به رشد برسد.

^۷. سوره‌ی حجر، آیه‌ی ۴۰ و سوره‌ی ص، آیه‌ی ۸۳.

❁ عادات و رسوم بسیار مانع راهند. هر قدر توانسته‌اید آنها را ترک کنید، ترقی و رشد کرده‌اید.

(۲۵:۵۴)

یکی از شاخص‌های رشد انسان این است که به استقلال در برابر آداب و رسوم رسیده باشد. این نکته را یادتان باشد، بعد از اینکه به استقلال رسیدید تا حدودی با خلق مدارا کنید. پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: پروردگار مرا امر به مدارای با مردم کرد؛ همان طور که امر به فرایض و واجبات دینی کرد. خدا به تو لطف کرد و فهم و عقل بزرگی به تو داد. اگر مدارا نکنی آنها نمی‌توانند هضم کنند، برایشان یک چیز عجیب و غریب غیر قابل درک و هضم است. زندگی به کامشان تلخ می‌شود و اذیت می‌شوند. برای اینکه اذیت نشوند، کمی مدارا کنی اشکال ندارد؛ اما اراده‌ی مستقل قوی خودت را پیدا کن. هر چه قدر به آن اراده رسیدی، همان قدر رشد کردی.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَىٰ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ